



اندیشه

تأملی در
پرسشها و
پاسخهای
مذهبی
(۱۱)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۱۳۹۰

پرتال
دین

سرشت دینی آدمی

(نیاز به دین) - قسمت دوم

اشاره:

در شماره قبل که بحث در نیاز انسان به دین بود، به اینجا رسیدیم که هیچ‌یک از دستاوردهای بشری نتوانسته است بدیل و جانشین شایسته‌ای برای دین در پاسخگویی به نیازهای فطری وی باشد. در این مقاله ویژگیهای تمدن جدید و عدم موفقیت آن در پاسخگویی به آن نیازها بررسی شده است.

شاخصهای ماهوی تمدن جدید

تمدن جدید که بر محور عقل و علم خود بنیاد آدمی شکل گرفته است و روحی جز «اومانیسم» در کالبدش جریان ندارد به میزانی که با تخطئه دین و کوتاه نمودن دست دیانت از عرصه زندگی بشر به طرد ارزشها و نگرشها و باورهای دینی پرداخته و اندیشه و باور آدمیان را معطوف به خود و طبیعت و تمتعات مادی و غریزی و اشتغال به دنیا نموده است، به همان میزان بر آلام روحی و امراض روانی و تزلزلها و ناآرامیهای درونی آدمی و دامن زدن به دغدغه‌های وجودی او افزوده است. تحولات عمیقی که به منشأ این رویکرد انسان مدارانه و طبیعت گرا و دنیا زده در مکتبها و فلسفه‌ها، آراء و اندیشه‌های نظری و همچنین در ساختار اجتماعی و اقتصادی و صنعتی و فرهنگی جهان معاصر پدید آمده است بیش از پیش به آشفتنگی روحی و نابسامانی روانی آدمیان دامن زده است.^۱ شاخصهای تمدن جدید را در دو عرصه زیر می‌توانیم فهرست وار به این صورت معرفی کنیم:

در عرصه اندیشه‌ها:

رواج جبرانگاری و دترمینیسم انسانی (نفی اختیار و آزادی طبیعی)، مادپروری و اصالت طبیعت، شک‌انگاری و لادریگری (نسبت به معارف و حقایق کلی درباره هستی و آفرینش)، تجربه مسلکی و عملگرایی (اصالت عمل)، دسترس‌گرایی و آرمان ستیزی، جداانگاری دانش و ارزش، جدائی عقل و ایمان، انکار مرجعیت و وثاقت هر چه که بیرون از حوزه عقل خود بنیاد آدمی است (دین، اخلاق، سنت ...)، ابزارانگاری معرفتی و صرف‌نظر کردن از حقیقت جوئی و معرفت، اصالت فایده، ... و در عرصه جامعه بشری:

فن‌سالاری و فرمانروایی ماشین بر انسان (نقش فرعی و حاشیه‌نشینی انسان در نظام ماشینی)، جایگزینی بروکراسی‌های صنعتی غول‌آسا بجای طبقات تولیدکننده مستقل و خردپا، سیطره سرمایه و منطق بازار بر همه‌شوون جامعه، جزء جزء شدن و هسته‌ای شدن زندگی جمعی، فروپاشی خانواده، پیدا شدن

کانونهای بزرگ انسانی بنام شهر، ضبط و ربطهای سنتی و هویت‌های محلی که در آن شناورند، جایگزین شدن فرهنگ توده‌ای به جای الگوهای سنتی، حاکمیت بلامنابع و سایل ارتباط جمعی بر اذهان و اندیشه‌ها، سوء استفاده از سلطه و نقش قدرتمند نظام اطلاعاتی نوین در همه حوزه‌های زندگی، انهدام محیط زیست و بحران زیست محیطی، لجام گسیختگی (بسا وحشی شدن) قدرت، حاکمیت نگرش ماکیاولیستی در عرصه سیاست و ...

اغتشاشات روانی انسان معاصر

این تحولات فکری و اجتماعی و دگرگون شدن سپهر اندیشه و عمل، اختلالات و عدم تعادل‌های عمیق روحی و بیماری‌های روانی متعددی را برای انسان عصر جدید به ارمان آورده که از جمله موارد رایج و شایع آنها عمدتاً می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

- ۱- تک‌ساحتی شدن انسان (حاکمیت و قاهریت تن بر روح، جامعه بر فرد، ارزشهای مادی بر معنوی، ...)
- ۲- شیء شدن انسان در نظام تکنولوژیک، ابزار شدن انسان برای سودمندی
- ۳- از دست رفتن تفرّد و تشخیص و خلاقیت و آزادی
- ۴- از خود بیگانگی (در سیطره نظام‌های بوروکراسی و صنعتی و اطلاع‌رسانی و تبلیغی)
- ۵- احساس آوارگی روحی، بی‌هویتی و بی‌نشانی
- ۶- تحجیر و تردید، تزلزل در نظر و عمل
- ۷- احساس بی‌پناهی، ناامنی و اضطراب و بیقراری
- ۸- احساس پوچی و بی‌معنایی در زندگی
- ۹- افسردگی و خمود روحی
- ۱۰- تنهایی و احساس غربت، احساس بیگانگی و جدایی از انسانهای دیگر

بدیهی است این خلاء روحی و معنوی عظیم و ابتلائات جانکاه روان انسان معاصر، که انسانیت او را در مخاطره جدی قرار داده است، هرگز برای آدمی قابل تحمل نخواهد بود و انسان با آن جوهره بی‌نهایت طلب و کمال جو و با سرشت اخلاقی و معنوی خویش و روح آرمان‌گرا و تعالی طلب خود و ... هرگز نمی‌تواند متعلاانه، به این طوفان خانمان برانداز و گرداب هولناک انسانی، تن و جان بسپارد و آگاهانه تسلیم آن شود. مگر آنکه در گردونه پر شتاب تمدن جدید و سیطره سنگین و همه‌جانبه و نافذ جهان بینی و شیوه زندگی نو، چنان از خود بیگانه شده باشد و آنچنان نقشها و قالبهای عمل و نظر و اندیشه‌های القایی تمدن حاضر هويت او

را به استحاله برده باشد که مجالی برای تأمل در خویش و انگیزه‌ای برای اندیشه ورزی آگاهانه نداشته باشد. چنین انسان مسخ شده‌ای اگرچه همه آن روان پریشیها و عدم تعادل‌های روانی حاصل از دور شدن از حقیقت انسانی خویش را در خود احساس می‌کند اما جهان‌نگری و انسانشناسی القایی و عالم‌اندیشه و احساس و ادراکی که در آن زندگی می‌کند بدو اجازه فراتر رفتن از آنچه که در آن بسر می‌برد، و امکان تمنای غیر از آنچه که درک می‌کند را نمی‌دهد لذا با آن خو گرفته و حرمانها و ناکامیها و مشققات روحی و معنویش را بناچار تحمل می‌کند.

اما گروه بسیار دیگری که از سر هشیاری، چسبیدن بحران معنوی‌ای را دریافته‌اند و به موقعیت خطیر و هراس‌انگیز وجودی که در آن بسر می‌برند خودآگاهی پیدا کرده‌اند، همچون تشنه و گرسنه‌ای در معرض موت که در بیابان بی پناه و بی سرایی برای نجات از مرگ، به هر خوردنی تن می‌دهد و یا غرق می‌گردد که به هر خس و خاشاکی چنگ می‌اندازد و دردمند مستأصلی که از شدت درد هر مسکنی را می‌آزماید، اینان نیز برای آرامش روح و تشنای آلام و امراض روانی خود به هر مکتب و مذهب و نحله نوظهوری که مدعی معنویت و انسانیت و اخلاق و سعادت است - رو می‌نمایند و از آنها درمان دردهای خویش را طلب می‌کنند. پیدا شدن موج معنویت‌گرایی و ظهور انواع مختلف مکاتب انسانی که صبغه دینی و عرفانی ولو کاذب و انحرافی یا ادعائی صرف دارند و همچنین شکوفایی و توضیح نهضتها و حرکتها و جنبشهای تجدید طلب دینی در متن ادیان رسمی و سنتی همگی معلول عطشناکی روح و عدم ارضاء و اقتناع دغدغه‌های درونی انسان در عصر حاضر است.

این پدیده که از نظر آلوین تافلر حیرت‌آورترین پدیده اجتماعی عصر حاضر است چنین تعلیل می‌شود:

«تنها وقتی می‌توانیم یکی از حیرت‌آورترین پدیده‌های اجتماعی عصر حاضر، یعنی رواج بی سابقه کیشها و فرقه‌های مذهبی را درک کنیم که این سه عامل یعنی تنهایی، فقدان ساختار و بی‌هدفی، و پوچی و بی‌معنایی را که ناشی از زوال تمدن صنعتی است در کنار هم بگذاریم ...»

«تخمین می‌زند که در حال حاضر سه میلیون امریکایی به نزدیک به هزار کیش و فرقه مذهبی تعلق دارند که مهمترین آنها عبارتند از کلیسای یگانگی، رسالت فروغ یزدانی، هاری کریشنا و راه که هر کدام معابد و شعبی در اغلب شهرهای بزرگ دارند ...»^۲ تأمل در وضعیت رفت‌انگیز روان انسان معاصر و توجه به آنچه

که در آفات و امراض روحی و نابسامانیهای درونی انسان بیان شد، این واقعیت تلخ را بر ملا می‌سازد که انسان امروز پیش از هر عصر دیگری در ورطه هولناکی از دغدغه‌های انسانی فرو رفته و بیش از هر مقطعی از حیات خود در معرض انحطاط و تهی شدن از انسانیت و اضمحلال شخصیت انسانی قرار گرفته است به گونه‌ای که بدرستی می‌توان از این مقطع حیات انسان به «بحران انسانیت» یاد کرد. انسان وقتی نتوانست به نحو طبیعی و اصیل یا حتی کاذب و سطحی و موقتی خود را به سطحی قابل تحمل از تعادل و آرامش و ارضاء روانی - و لونی نسبی و غیر پایدار - برساند از طریق مکانیسمهای مختلف روانی که عمدتاً به انواع انحرافات و اختلالات رفتاری و اعوجاجهای خلقی و روانی می‌انجامد دردهای جان‌خراش و فریادهای دیوانه وار جان بی‌نوای خویش را تسکین می‌بخشد.

شیوع ابتلائات اسفناکی چون:

الکلیم و اعتیاد روزافزون به مواد مخدر، بز هکاری و ناامنی، خشونت و جنایت، بحران غرایز و انحرافات جنسی، رو نمودن به لذتهای آبی و دم دستی (دم غنیمتی)، لاابالیگری و سنت شکنی (هیچی گری و بانکیگری و ...)، هیجان طلبی تصاعدی و دیوانه وار، خودکشی، مدگرایی، معلق بودن (تابع اکثریت و القائات دیگران بودن)، فرار از خلوت (گم کردن خود در شلوغیها و مشغولیتها) و ... که روز به روز در حال گسترش و بیش از همه دامنگیر نسل جوان و نوجوان در جوامع غربی یا غرب زده و متأثر از فرهنگ جدید است، همگی علامت بارز و شاخصهای مسلم بی‌معنایی (نیست‌انگاری)، بی‌هویتی، فقدان معنویت، یک بعدی و تک ساحتی شدن انسان، فروپاشی ارزشها، فقر جهان بینی و یقین، دنیازدگی و روزمره گری، آوارگی و بی‌پناهی و سایر اغتشاشهای وجودی انسان معاصر است.

«در سراسر کشورهای مرفه فریاد عجز و لابه‌ای آشنا بگوش می‌رسد: میزان خودکشی نوجوانان رو به افزایش گذاشته است. الکلیم بیداد می‌کند. افسردگی روانی همه گیر شده است، بربریت و جنایت مد روز گردیده است. در ایالات متحده اتاقهای اورژانس بیمارستانها پر است از معتادان به «ماری جوانا»، «دیوانه‌های سرعت» و «دسته‌های ارادل و اوباش»، «معتادان به کوکائین» و «هروئینها» و بالاخره افرادی که گرفتار بحران شدید عصبی شده‌اند. مددکاری اجتماعی و بهداشت روانی در همه جا بسرعت رو به گسترش گذاشته است. در واشینگتن یک کمیسیون بهداشت روانی وابسته به دفتر ریاست جمهوری اعلام می‌دارد که بطور کامل یک چهارم همه شهروندان ایالات متحده از نوعی فشار

شدید عصبی رنج می برند و روانشناسی از «موسسه ملی بهداشت روانی» ادعا می کند که تقریباً هیچ خانواده ای بدون نوعی ناهنجاری روانی وجود ندارد و اعلام می کند که: «روان پریشی ... جامعه امریکارا که آشفته و پریشان و متفرق و نگران آینده است فرا گرفته است» ... «در عین حال، میلیونها نفر دیوانه وار در جستجوی هویتی برای خود یا به دنبال درمان معجزه آسایی هستند که شخصیتشان را مجدداً وحدت بخشد و بتواند برای آنان انس و الفتی یا وجد و خلصه ای فراهم آورد یا آنان را به مراحل «عالی تر» هوشیاری ببرد.»^۲

عجز علم و فلسفه جدید

اینهمه حکایت از آن دارد که دل بستن به فلسفه و دانشی که در دامن اومانیسم پرورده شده و انتظار تحصیل سعادت از طریق علم و عقل خود بنیاد آدمی - ولو تحصیل سعادت دنیوی - چیزی جز خیال پروری و آرزویی غیر واقعی و وهم اندیشانه نیست. نه علم را یارای آن است که دغدغه های وجودی آدمی را پاسخ دهد و نه فلسفه جدید متحمل آن است که معضلات اساسی انسانی را حل کند. در فضای اندیشه فلسفی عصر حاضر، نه اعتبار و وثاقتی برای مابعد الطبیعه باقی مانده است که به سوالات اساسی انسان در خصوص فلسفه حیات، مبدأ و منتهای هستی، جایگاه وجودی انسان، سعادت و راه وصول به آن ... پاسخ گوید و حیرت آدمی را بزدايد و نه اساساً عقل از چنان منزلت اصیل و پایگاه مستقلی برخوردار است که بتوان به آن بعنوان منبع معرفت و چراغ حیرت سوز یقین، دل بست.

«آنچه در غرب معمول است که «عقل» بنامند، یک عقل «پوزیتیویست» یعنی یک عقل ذلیل و ضعیف و عاجز و بریده شده و گسسته از بعد الهی و اساسی آن است. چنین عقلی مسائلی مربوط به معاد و مآل امور یعنی «هدف» و نهایت زندگی را مطرح نمی کند و تنها در پی «وسایل» و ابزارهاست و البته امروز، ما (غربیان) وسایل و ابزار عظیمی برای رسیدن به هرگونه هدف - هرچند جنایتکارانه - را در دسترس خود داریم. ما پراگماتیسم را با فلسفه جنبش و حرکت درآمیخته ایم و تنها کارمان پیوسته این است که پرسیم «چگونه؟» و هرگز در بند آن نباشیم که «چرا؟» و «برای چه؟». در چنین مسیری است که دانش به دانشزدگی (سیاتیسم) انحطاط می یابد و تکنیک به تکنوکراسی (فن سالاری) مبدل می شود و سیاست به «ماکیاولیسم» (هدف وسیله را توجیه می کند) تنزک مرتبت پیدا می کند»^۳

و نهادن جانب معرفت و رواج تجربه مسلکی، رفتارگرایی، اصالت عمل، ابزارانگاری معرفتی و کارکردگرایی در عرصه زبان

و معانی و اندیشه، چنان همه حوزه های اندیشه علمی و فلسفی را تحت الشعاع خویش قرار داده است که جایی برای نظرپردازی و استناد به یافته های فلسفی و عقلی محض باقی نمانده و سیر اندیشه فلسفی حتی در مکاتب باصطلاح فلسفی این عصر (مانند اگزیستانسیالیزم و فلسفه تحلیلی و فلسفه زبانی) به بن بست رسیده است.

بدیهی است در این طوفان معرفت سوز و حیرت افروز که طومار عقل و اندیشه نظری در هم نوردیده شده، جایگاه استواری نیز برای علم تجربی در عرصه معرفت باقی نخواهد ماند. در فلسفه علم معاصر شکاف میان واقعیت و علم، عینیت و ذهنیت بیش از پیش عمیق تر شده است دستاوردهای قویم علم جدید که چه بسا پیش از دو قرن، وثاقت آنها دائمی و لایزال تلقی می شد، امروزه در حکم فرضیات و تئوریهای موقتی تلقی می شود که هیچ تجربه و آزمون علمی نمی تواند آنان را به کرسی تحقیق بنشاند و اعتبار قطعی آنها را امضا کند. بالاتر آنکه در عالم علم، «حقیقت» و «عینیت»، سرابی فریبنده و توهمی غیر قابل تحقق تلقی می شود لذا علم جدید امروزه نه مدعی شناخت حقایق اشیاء است و نه اساساً رسالت خویش را اشراف علمی و تحصیل معرفت هستی و طبیعت می داند، آنچه که محور همه هم و غمها را تشکیل می دهد سلطه عملی و غلبه یافتن بر طبیعت و قدرت تصرف در آن برای برآوردن ناکامیها و ارضاء هر چه بیشتر تمایلات تمتع جویانه انسان محصور در نفس و دنیاست.

از اینروست که به گواهی همه اندیشمندان و علم شناسان معاصر، علم جدید:

*** در فضای اندیشه فلسفی معاصر، نه اعتبار و وثاقتی برای مابعد الطبیعه باقی مانده است تا جوابگوی سوالات اساسی انسان در خصوص فلسفه حیات، مبدأ و منتهای هستی، سعادت و راه وصول به آن... باشد و نه اساساً عقل از چنان منزلت اصیل و پایگاه مستقلی برخوردار است که بتوان به آن به عنوان منبع معرفت و چراغ حیرت سوز یقین، دل بست.**

... به ما نگرش کلی نمی دهد (جزء نگر است و جهان بینی نمی دهد)

- هدف آفرین نیست (توصیف می کند اما آرمانزا نیست)
- ارزش ساز نیست (فاقد نظام ارزشی و رهنمودی در خصوص پایدها و نبایدهاست)

- حقیقت شناس و معرفت آفرین نیست (به ذوات و حقایق و کنه امور کاری ندارد)

- در آن خبری از یقین نظری نیست (شکاکیت نظری حاکمیت دارد)

- معنابخش به جهان و روابط موجودات با یکدیگر نیست (به دلیل عدم توجه به علل غائی امور و پدیده ها)

- به علل حقیقی امور نمی پردازد (تنها به علل معده و زمینه ساز توجه دارد)

- متوغل و منغم در چهره محسوس و ظاهری و دم دستی عالم است (از بواطن امور و چهره ملکوتی موجودات در آن خبری نیست)

- لذا فاقد هر گونه قداست آفرینی است (به دلیل ماهیت تجربی و اصالت طبیعی اش حتی خود این دانش نیز تهی از هر گونه قداستی است)

- از منظر علم جدید، عالم هستی بی ادراک، فاقد شعور و خالی از احساس است (نگاه اصالت طبیعی به همه چیز)

- در علم جدید با انسان به منزله یک شیء و یک موجود طبیعی صرف، در ردیف همه اشیاء و موجودات طبیعی دیگر معامله می شود (شان و منزلت و کرامت انسانی او لحاظ نمی شود و اساساً مقولاتی چون سرشت الهی، روح ملکوتی، کرامت معنوی، اختیار، وجدان و ... در علم جدید موضوعیت ندارد)

* پیدا شدن موج معنویت گرایی و

ظهور انواع مختلف مکاتب بشری که

صبغه دینی و عرفانی - ولو کاذب و

انحرافی یا ادعایی صرف - دارند و

همچنین شکوفایی جنبشهایی

تجدد طلب دینی، همگی معلول

عطشناکی روح و عدم ارضاء و اقناع

دغدغه های درونی انسان در عصر

حاضر است.

از اینروست که علم و فلسفه و مجموعه دستاوردهای بشری - بخصوص در عصر جدید - هرگز نمی تواند جایگزین دین شده و پاسخگویی تمنیاتی لایزال روح او باشد. انسان نمی تواند در «حیرت» و شک زندگی کند، بدون «آرمان» و «ایمان» دوام بیاورد، بدون «امید به زندگی» و یا «تعلق خاطر» به تکاپو و تلاش پردازد، او «ارزشها» را راهنمای عمل، و «فضیلت» و «قداست» را جمال و کمال روح خود می یابد. تلخی درک نقص و زشتی را هرگز نمی تواند تحمل کند به سرائی از «اطمینان» و رواقی از «سکینه» برای قوام جاننش نیازمند است. «زیبائی» و «محبت»، بهار دل اوست و نشاط ضمیرش. «عشق و پرستش» نهایت شکوفایی جان و غایت تکاپو و معراج روح اوست و ...

از آنجا که همه این مقولات یکسره در تملک ادیان بزرگ الهی است، تردیدی نمی توان داشت که تا زمانی که خورشید دین در شام تیره بشریت معاصر طلوعی حقیقی نداشته باشد و پرده از تمام چهره جان فروزش بر نیفتد، هیچ سطحی از علم و دانش و تکنیک و هیچ مرتبه ای از پیشرفت و توسعه نظامات اجتماعی بشر نه تنها نمی تواند پاسخ گوی دغدغه های بنیادی نهاد او باشد بلکه خود وسیله و ابزاری برای انغمار بیشتر در ورطه هولناک اضمحلال و استحاله روح و مسخ انسانیت انسان در خواهد آمد.

فلسفه بعثت یا اهداف دین

در پایان بمنظور تنظیم بحث بجاست از منظر درون دینی نیز به اهداف و رسالت دین آنطور که خود ادیان بزرگ الهی مدعی آنند نیز توجه کنیم. نکته مهم و شایان توجه آنکه در این بررسی ملاحظه می شود آنچه ادیان آسمانی خود را متکفل آن دانسته و بعنوان فلسفه بعثت انبیاء و ارسال دین از آن یاد کرده اند دقیقاً با آنچه که «دغدغه های بنیادی روح انسان» خواندیم تطابق و همسویی دارد. در اینجا تنها به برخی از رؤس تعالیم و خطوط کلی جهت گیرهای نظام تربیتی اسلام که خود، اهم اهداف و آرمانهای دین را تشکیل می دهند - با استناد به آیات شریفه قرآن کریم - به نحو کلی و فهرستوار اشاره می کنیم:

* در پاسخ به دغدغه راه، و نیاز به آئین زندگی:

۱- تعلیم کتاب: (جمعه/۲)، (آل عمران/۱۶۴)، (بقره/ ۱۲۹ و ۱۵۱) ...

۲- رفع اختلاف: (بقره/۲۱۳)، (زخرف/۶۳)

۳- هدایت به راههای سلامت و راه راست: (مائده/۱۶)،

(یونس/۲۵)

یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام (مائده/۱۶)
والله يدعو الی دارالسلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
(یونس/۲۵)

۴- رها نیدن انسانها از اسارت خرافات و موهومات و سستهای
غلط و آداب جاهلی: (آل عمران/۵۰) (اعراف/۳۲)
... یا مرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات
و یحرّم علیهم الخبائث و یرفع عنهم إصرهم و الأغلال الّتی كانت
علیهم (اعراف/۱۵۷)

* در پاسخ به دغدغه آگاهی و شناخت حقایق هستی و نجات از حیرت:

۵- تعلیم حکمت: (جمعه/۲)، (نساء/۱۱۳)، (آل عمران/۱۶۴)
۶- خروج از ظلمات به نور: (ابراهیم/۵ و ۲)، (مائده/۱۶)،
(حدید/۹)
۷- پرورش اندیشه و تعقل و شکوفائی خرد (بقره/۲۴۲)،
(یوسف/۲)، (ملک/۱۰)، (طلاق/۱۰)
و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم
(نساء/۱۱۳)
فیعت فیهم رسله و واتر الیهم انبیاء لیستأدوهم میثاق فطرته ...
و یشیروا لهم دفتائن المعقول ...
(نهج البلاغه، خ ۱)

* در پاسخ به دغدغه آزادی، کرامت طلبی، عدالت اجتماعی

۸- نجات انسانها از ولایت طاغوت (نحل/۳۶)، (نساء/۶۰)،
(بقره/۲۵۶)
۹- دعوت به عبودیت و بندگی خدا (انبیاء/۲۵)، (زخرف/۶۴)،
(شعراء/۲۲)، (آل عمران/۶۴)
ان الله تبارک و تعالی بعث محمداً صلی الله علیه و آله بالحق
لیخرج عباده من عبادة عباده الی عبادة الی عبادة الی عبادة الی
عبوده و من طاعة عباده الی طاعته و من ولایة عباده الی ولایته
(حضرت امیر(ع) فروع کافی، ج ۸ ص ۳۸۶ به نقل از
میزان الحکمة)
۱۰- اقامه قسط و عدل: (اعراف/۲۹)، (نحل/۹۰)، (نساء/۱۳۵)،
(مائده/۸)، (هود/۸۵)
لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان
لیقوم الناس بالقسط (حدید/۲۶)

* در علم جدید با
انسان به منزله یک
شیء و یک موجود
طبیعی صرف، در
ردیف همه اشیاء و
موجودات طبیعی
دیگر معامله
می شود و شأن و
منزلت معنوی و
کرامت انسانی او
لحاظ نمی شود.

* تا زمانیکه خورشید
دین در شام تیره بشریت
معاصر، طلوعی حقیقی
نداشته باشد و پرده از تمامی
رخسار جان فروزش برنیفتد، به
هیچ سطحی از علم و دانش و
تکنیک و هیچ مرتبه ای از پیشرفت
و توسعه نظامات اجتماعی بشر
نمی توان امید داشت که به
دغدغه های بنیادی نهاد آدمی
پاسخ گفته و درمانی برای روان
ناآرام و روح دردمند او باشد

* در پاسخ به دغدغه ارزشها، دغدغه فضیلت و کمال، دغدغه تعالی، دغدغه آزادی روحی:

۱۱- تزکیه اخلاق: (آل عمران/۱۶۴)، (بقره/۱۲۹ و ۱۵۱) (نازعات/۱۸)
 بُعِثْتُ لَاتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ (رسول اکرم (ص)، کنز العمال)
 ۱۲- احیاء معنوی انسانها: (انفال/۲۴)، (نحل/۹۷)، (انعام/۱۲۲)
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ (انفال/۲۴)

۱۳- دعوت به تقوی پیشگی و پرهیز از مناهی و معاصی:
 (شعراء/۱۰۶، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۶۱، ۱۷۷، ۱۲۴)، (اعراف/۹۶)، (بقره/۲۱)، (احزاب/۷۰)، (بقره/۱۹۷)، (حجرات/۱۳)

* در پاسخ به دغدغه بقا و جاودانگی و سعادت طلبی

۱۴- انذار و تبشیر: (انعام/۴۸)، (اسراء/۱۰۵)، (مائده/۱۹) ...
 ۱۵- دعوت به حیات برتر اخروی و سعادت و زندگی جاوید:
 (حدید/۲۰ و ۲۱)، (سجده/۱۱)، (عنکبوت/۶۴)، (توبه/۳۸)، (آل عمران/۱۴)، (نساء/۹۴)، (اعلیٰ/۱۷)
 رسلاً مبشرین و منذرین لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل (نساء/۱۶۵)
 و ما هذه الحيوة الدنيا الا لهو و لعب و ان الدار الاخرة لى الحيوان لو كانوا يعلمون (عنکبوت/۶۴)
 و الاخرة خیر و ابقى (اعلیٰ/۱۷) و ما عندکم ینفد و ما عند الله باق (نحل/۹۶)

* در پاسخ به دغدغه انس، دوستی و محبت، امنیت و اتکاء، عشق و پرستش و ...

۱۶- پرورش عواطف انسانی، رحمت و شفقت، ایشار و انفاق و احسان، تألیف قلوب، صلح رحم ...
 ۱۷- پرورش روحیه برادری و همیاری و تعاون، همبستگی و وحدت کلمه بین آحاد امت
 واعصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا و اذكروا نعمت الله علیکم اذ كنتم اعداء فأثف بين قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و كنتم على شفا حفرة من النار فانقذکم منها (آل عمران/۱۰۳)
 ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی (نحل/۹۰)
 ان المؤمنون اخوة فاصلحوا بین آخویکم (حجرات/۱۰)
 تعاونوا على البر و التقوی و لاتعاونوا على الاثم و العدوان

(مائده/۲)

۱۸- معرفت خداوند، دعوت به توحید و عبودیت (غافر/۶۰، ۶۲، ۶۵ و ۶۶)، (آل عمران/۶۴ و ۵۱)، (انعام/۶۳)، (انبیاء/۲۵)، (آل عمران/۱۸)، (یونس/۶۰ و ۶۱)
 «اول الذین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له» (نهج البلاغه/خطبه ۱)
 قل انما اعظکم بواحدة أن تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تفکروا (سبأ/۴۶)

ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون (ذاریات/۵۶)
 ۱۹- برقراری رابطه خصوصی میان بنده و خداوند و ایجاد انس و محبت، التجاء و اتکال به حضرت حق و عشق و پرستش او.

امام صادق (ع): هل الذین الا الحب؟ ان الله عزوجل یقول: قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله (آل عمران/۳۱) و الذین آمنوا أشد حبا لله (بقره/۱۶۵)

۲۰- ایصال انسانها به مقام آمن، رضوان الهی، لقاء خداوند و خلیفه الهی (مقام ولایت و ساطت فیض): (بقره/۱۱۲ و ۲۷۷)، (آل عمران/۱۷۰)، (احقاف/۱۳)، (آل عمران/۱۵)، (حدید/۲۰)، (قیامة/۲۳ و ۲۲)، (تحریم/۱۱)، (فجر/۲۸ و ۲۹ و ۳۰)

ألا إن أولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون (یونس/۶۲) و عدل الله المؤمنین و المؤمنات جنت تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها و مسکن طیبة فی جنت عدن و رضوان من الله اکبر ذالک هو الفوز العظیم (توبه/۷۲)
 ان المتقین فی جنت و نهر، فی مقعد صدق عند ملیک مقدر (قمر/۵۴ و ۵۵)

فمن كان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرك بعبادة ربه احداً (کهف/۱۱۰)

پانوشتها:

- ۱- از جمله به کتابهای «انسان تک ساحتی» اثر هربرت مارکوزه، «انسان در جستجوی معنا» اثر ویکتور فرانکل، «هدیار به زندگان» اثر روزه کارودی، «آسیا در برابر غرب» اثر داریوش شایگان، «سیطره کمیت و علائم آخرالزمان» و «بحران دنیای متجدده» اثر متفکر و حکیم بزرگ فرانسوی رنه گنون، «جوان مسلمان و دنیای متجدده» اثر دکتر سید حسین نصر مراجعه شود
- ۲- اولین تافلر، موج سوم، (بخش سپهر روانی، رمز و راز کیشها ص ۵۱۷)
- ۳- همان، ص ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵
- ۴- روزه کارودی، «گورکن ها» ترجمه علی اکبر کسمانی، ص ۱۰۸